نشریه علمی پژوهش‌نامه اخلاق
دوره شانزدهم، بهار ۱۴۰۲، شماره ۵۹
مقاله علمی ـ پژوهشی
صفحات: ۱۷۴ ـ ۱۵۵

Scientific Journal
PAZHUOHESH NAMEH-E AKHLAGH
Vol. 16, Spring 2023, No. 59
Scientific Research Article

بررسی شکاف میان علم و عمل از منظر ملامحسن فیض کاشانی

حسام خدادادی*
سید احمد محمودی**
محسن شیراوند***

چکیده

مسئله شکاف نظر و عمل و حل خلا میان این‌دو در تاریخ اندیشه همیشه محل کشاکش‌های تئوریک بوده است. در این مقاله سعی می شود شکاف میان نظر و عمل و حل این مسئله از دیدگاه ملامحسن فیض کاشانی مورد بررسی واقع شود. دستاویز ما در این پژوهش جهت بررسی این شکاف و حل مسئله بین نظر و عمل مستنداتی است که در آثار ایشان دیده می شود. نگارنده بر این باور است که ملامحسن فیض کاشانی در این کتب و رساله‌ها توانسته است با توجه به مبانی خود به حل این مسئله فائق آید. در این پژوهش سعی خواهد شد با روش استنادی ـ تحلیلی شکاف بین نظر و عمل با تمرکز بر مبانی «علم» حل و فصل گردد. از مهم‌ترین یافته های پژوهش این است که بر اساس مبانی فیض کاشانی شکاف بین علم و عمل با اتحاد بین عقل نظری و عملی رفع خواهد شد.

واژگان کلیدی

ملامحسن فیض کاشانی، اخلاق، شکاف علم و عمل، عقل نظری، عقل عملی.

---

*. دانش آموخته کارشناسی ارشد رشته شیعه شناسی دانشگاه اصفهان. hesam1414kh@gmail.com
**. استادیار گروه معارف اسلامی، دانشگاه اصفهان. mahmoodi1336@gmail.com
***. دانشیار گروه معارف اسلامی، دانشگاه اصفهان. m.shiravand23@gmail.com
تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱/۲۵
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۳/۱۲

طرح مسئله

مسئله شکاف علم و عمل و حل شکاف میان این‌دو همیشه محل نزاع و کشاکش‌های تئوریک بوده است. این سؤال که نظر و علم جهت تبدیل به عمل دارای چه مبادی و مبانی است و این پروسه چه فرایندی را باید طی نماید از عمده مسائلی است که جایگاه بس مهمی را در اخلاق، فلسفه و حتی امروزه در علوم بین‌رشته‌ای نظیر فلسفه‌های مضاف به خود اختصاص داده است.

درواقع یکی از مسائل رایج پیرامون نظر و عمل این است که اگر کسی به امری علم داشته باشد الزاماً می‌بایست مطابق علم خود عمل کند. چه اینکه علم از مبادی عمل بوده و نسبت به آن علیّت دارد. برای نمونه از منظر سقراط و افلاطون بین نظر و عمل و یا به تعبیری معرفت و فضیلت رابطه علّی و معلولی برقرار است و درواقع توانایی را به دارایی علم منوط می‌کردند. لکن ارسطو رابطه علّی بین علم و عمل را مردود دانسته و معتقد بود جهت تبدیل یک امر به عمل، داشتن علم کفایت نکرده بلکه مؤلفه‌های دیگری در این امر مدخلیت دارد. (کاپلستون، ۱۳۸۰: ۱ / ۳۸۰ ـ ۳۷۹)

ابن‌عربی گسست و شکاف بین علم و عمل را ناشی از امیال، احساسات و هوای نفس می‌داند. به باور وی مانع اصلی در شکاف بین علم و عمل عدم وجود باور و یقین قلبی است. (ابن‌عربی، بی‌تا: ۲ / ۲) از منظر حکیم ملاصدرا شکاف بین علم و عمل را باید در حوزه اخلاق جست‌وجو نمود. چه اینکه ایشان معتقدند جهالت و غفلت مهم‌ترین مانع جهت تبدیل علم به عمل است. (ملاصدرا، ۱۳۸۹: ۱ / ۱۶۱) در دوران معاصر امام خمینی‌ﷺ علت شکاف بین علم و عمل را در دو چیز می‌داند: نخست، عدم انتقال علم از عقل به قلب یا باور نکردن یافته‌های معرفتی و دوم عدم تذکر، ریاضت و ورزیدگی نفس مطابق با علم محصّل. (امام خمینی، ۱۳۷۷: ۲۷۹)

در این مقاله قصد داریم شکاف میان نظر و عمل و حل این مسئله از دیدگاه ملامحسن فیض کاشانی که خود از علمای بزرگ فلسفه، اخلاق، تفسیر و فقه است، مورد بررسی واقع شود. دستاویز ما در این پژوهش جهت بررسی این شکاف و حل مسئله بین نظر و عمل مستنداتی است که در آثار اخلاقی، عرفانی و کلامی ایشان به‌وضوح دیده می‌شود.

برای نمونه ایشان در کتاب ***الحقایق فی محاسن الاخلاق*** معتقدند که شکاف بین علم و عمل در مرحله اخلاقی علم مرتفع می‌گردد. به عبارت دیگر، برای رفع این شکاف وی علم را به دو دسته دنیایی و آخرتی تقسیم کرده و پس از طرح شقوق کثیری از علم، در نهایت آن را به علم اخلاق و علم شریعت تقسیم کرده و با اصالت بخشیدن به علم اخلاق، ضمانت رسیدن به مرتبه عمل این علم

را داشتن ایمان برمی‌شمرند. (فیض کاشانی، ۱۴۲۳ ق: ۱۵) همین مسئله را وی با تاکید بیشتری در رساله ***منهاج النجاة*** به صورت جزیی‌تر بیان نموده‌اند. ایشان در این رساله پس از تعریف ایمان به اعتقاد به اصول دین، ایمان را نوعی علم تلقی کرده و ازدیاد درجات آن را به داشتن حداقل تقوای ظاهری منوط کرده‌اند. چه اینکه از منظر ایشان تقوای ظاهر همان انجام واجبات و ترک محرمات (عمل) محسوب می‌شود. (همو، ۱۴۱۱ ق: ۱۳)

ملامحسن فیض در رساله ***آیینه شاهی*** همانند دیگر علمای علم اخلاق قوای اصلی روح انسان را محدود به حوزه‌هایی دانسته است. ایشان بر این باور است که عقل، شرع، طبع، عادت و عرف شاکله اصلی وجود انسان را شکل می‌دهد. وی در تعریف قلب این‌چنین آورده است که موجودی لطیف و روحانی که به پروردگار منسوب است و به قلب مادی نیز تعلقی دارد. این موجود لطیف، حقیقت انسان است که از ویژگی‌هایی نظیر ادراک و آگاهی برخوردار است و هم مورد خطاب قرار می‌گیرد؛ سرزنش می‌شود و اندک تعلقی به قلب مادی نیز دارد. البته عقلِ بیشتر انسان‌ها از درک این مناسبت و تعلق میان قلب مادی و لطیفه ربانی حیران مانده است. (همو، ۱۳۷۹: ۵ / ۱۵) علاوه بر این وی قلب را هویت غالبه وجود انسانی فرض کرده و مرحله تبدیل علم به عمل را تسلط بر این حوزه مهم وجودی می‌داند. توضیح آنکه هر کدام از انقسامات پنج‌گانه فوق اگر بر قلب تسلط یابند علاوه بر اینکه علت صدور فعل می‌شوند، عمل صادره نیز متناسب با صاحب آن قوه خواهد بود. (همو، ۱۳۸۷: ۱ / ۱۲)

نگارنده بر این باور است که ملامحسن فیض کاشانی در این کتب و رساله‌ها توانسته است با توجه به مبانی خود به حل مسئله شکاف نظر و عمل فائق آید. بر این اساس مسئله این مقاله بررسی شکاف بین نظر و عمل از منظر ملامحسن فیض کاشانی با تمرکز بر مبانی «علم» است. درواقع این مقاله به‌دنبال پاسخ به این سؤال است که از منظر فیض کاشانی شکاف بین علم و عمل چگونه مرتفع می‌گردد.

در یک پاسخ اجمالی از منظر ملامحسن فیض کاشانی علت تامه صدور عمل، وجود علم در عالی‌ترین وجه خود است. درواقع اگر علم را یک واحد مشکک بدانیم شکاف مورد بحث در این تحقیق با رساندن علم از مراتب پایین و میانی به مراتب عالی حل خواهد شد.

معنای علم و عمل

نزد صاحبان اندیشه، علم از مناظر متعددی نگریسته شده است. از منظر ملامحسن فیض حضور معلوم نزد عالم بدون مشابهت و ملابست به چیز دیگری را علم گویند. (همو، ۱۴۱۸ق: ۱ / ۸۳) در

کتاب‌های مختلف ایشان تقسیم‌بندی‌های متعدد و گاه متنوعی از علم دیده می‌شود تا بدانجاکه در کتاب ***مجموعه رسایل*** ایشان این تقسیم‌بندی به دویست عنوان رسیده است. (همو، ۱۳۸۷: ۱ / ۱۸۹) به‌عنوان مثال ایشان گاه علم را به علم شریعت، طریقت، معامله و مکاشفه تقسیم کرده و گاه آن را از زاویه دنیایی و آخروی نگریسته‌اند. گاه زاویه دید خود را به علم ظاهر و باطن معطوف داشته‌اند و گاه آن را از زاویه کفایی و عینی مورد بررسی قرار داده‌اند. در این پژوهش منظور از علم، علم شریعت و اخلاق است.

راغب اصفهانی در مفردات خود عمل را هر کار و فعلی می‌داند که همراه با قصد از جاندار سر بزند. در این تعریف راغب عمل را اخص از فعل دانسته؛ چراکه فعل کاری است که از جاندار سر می‌زند ولی قصدی بر آن مترتب نیست اما عمل همراه با قصد بوده و در نهایتْ اخص از فعل می‌باشد. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ ق: ۲ / ۶۵۱) در ***تاج العروس*** نیز عمل را همان کار و حرفه معنا کرده که همراه با سختی است. ازاین‌رو به خدا نسبت داده نمی‌شود. وی همچنین عمل را اخص از فعل می‌داند؛ چراکه فعل از مطلق جمادات و نباتات و حیوانات صادر می‌شود ولی عمل تنها از انسان سر می‌زند. چراکه عمل همراه قصد است ولی در فعل قصد شرط نیست. (حسینی زبیدی، ۱۴۱۴ ق: ۱۵ / ۵۲۱) در نهایت چیزی که واضح است اینکه عمل همان فعل همراه با قصد است. یعنی زمانی که انسان کاری را با قصد خاصی انجام دهد به این کار عمل می‌گویند. البته می‌توان برداشت کرد که عمل تنها از فاعل مختار سر می‌زند؛ چراکه بنا بر نظر علمای لغت قصد در عمل شرط است ولی فاعل مکرَه هرچند که مرتکب فعل می‌شود ولی آن را قصد نمی‌کند، پس با وجود ارتکاب فعل، عمل واقع نشده است.

مبانی علم

بهترین تعریف علم مورد نظر ملامحسن فیض همان تعریفی است که در ***علم الیقین*** آورده‌اند:

> العلم هو حصول صورة الشيء للعالم، و ظهوره لديه مجرّداً عما يلابسه. والجهل: مايقابله. (فیض کاشانی، ۱۴۲۸ق: ۱ / ۸۳)

بنا بر قید «حصول صورة الشیء» می‌توان استنباط کرد که مراد وی از علم، علم حصولی است. لازم به یادآوری است که ایشان همچون صدرالمتألهین در مبحث علم، قائل به اتحاد علم، عالم و معلوم است. درواقع بازگشت علم حصولی را به علم حضوری می‌داند. در این هنگام علم، عالم و

معلوم با یکدیگر متحد می‌شوند. زمانی‌که این اتحاد رخ می‌دهد شئونی به شئونات عالم اضافه شده و عالم با به فعلیت رسیدن این قوه استکمال می‌یابد. (فیض کاشانی، ۱۴۲۸ ق: ۱ / ۸۵) در نتیجه هر علمی که به علوم عالم اضافه می‌شود مرتبه‌ای بر مرتبه وی نیز افزوده می‌شود.

اما آنچه که در بحث شکاف میان علم و عمل مراد است، اولاً علم به درک سود یا زیان عمل برای انسان و ثانیاً علم به لزوم و بایستگی آن عمل است. توضیح آنکه زمانی شکاف میان علم و عمل محقق می‌شود که انسان اولاً به حسن یا قبح فعلی آگاه باشد. ثانیاً به لزوم انجام و یا ترک آن کار به جهت اوصاف خوبی و یا بدی و یا تأثیر در رشد و تکامل انسان کاملاً واقف باشد. لزوم انجام یا ترک فعل یک حکم عقلی است که از جانب عقل عملی صادر می‌شود. سؤالی که در این مرتبه طرح می‌شود این است که نقش عقل در این میان چیست؟ اگر بخواهیم به صورت دقیق به این مقوله نگاه کنیم درواقع ملامحسن علم را ثمره عقل می‌داند. ایشان علم و عقل را در مثال به نور نسبت به خورشید و رؤیت نسبت به چشم تشبیه می‌کند. (همو، ۱۳۷۲: ۲۹۴) بنابراین نمی‌توان از علم بحث کرد ولی از رابطه علم با عقل سخنی به میان نیاورد. خصوصاً که در آثار ایشان عقل از مرتبه‌ای بالا برخوردار است. اگر عقل را قوه دریافت علم بدانیم درنتیجه شاید بررسی انواع عقل ما را در شناخت هرچه بهتر علم یاری برساند. بنابراین می‌توان گفت که بیشترین مباحث در شکاف میان علم و عمل متوجه بحث از رابطه حکم عقل عملی با عمل خواهد بود. نکته مهم اینکه فیض کاشانی در ***محجة البیضاء*** عقل را در دو معنا خلاصه می‌کند:

الف) آگاهی: گاهی مراد از عقل همان آگاهی است که در نتیجه صفت علم می‌شود و جای آن قلب است.

ب) قوه ادراک: گاهی مراد از عقل چیزی است که علم را درمی‌یابد و این همان قوه مدرکه است که منظور همان ذاتی است که علم عارض بر آن می‌شود چون باید محل علم قبل از علم موجود شود. (همان: ۱۸)

آنچه که به بداهت روشن است اینکه «عقل» حقیقتاً تنها به‌معنای واحدی دلالت می‌کند و استعمال آن در معانی دیگر بر وجه مجاز است. اما کدام معنا برای عقلْ معنای حقیقی است. آنچه که ملامحسن از عقل به‌دنبال آن است همان قوه مدرکه می‌باشد.

در باب تعریف عقل در جلد پنجم ***محجة البیضاء*** نیز می‌توان گفت که معنای حقیقی عقل همان قوه ادراک می‌باشد و اینکه ملامحسن فرموده گاه عقل گفته می‌شود و از آن، علم مراد است و گاه

عقل گفته می‌شود و از آن محل علم ـ که همان قلب لطیفه می‌باشد ـ اراده می‌گردد، بر وجه مجاز است یکی استعمال لفظ عقل به حسب آنچه که مدرک آن است مجازاً صورت می‌گیرد و دیگری استعمال لفظ عقل مجازاً به‌جای آنچه که مخزن علوم و جایگاه عقل است صورت می‌گیرد که در هر دو مورد لفظ عقل مجازاً استعمال می‌گردد. در نتیجه لفظ عقل برای قوه مدرکه حقیقتاً و برای دیگرمعانی به صورت مجازی استعمال می‌گردد.

پس از روشن شدن معنای علم و عمل حال سؤال اینجاست که مراد از شکاف میان علم و عمل کدام علم است؟ باید گفت به‌دلیل اینکه این قضیه دارای دو طرف بوده، یکی علم و دیگری عمل، منظور ما نیز می‌بایست علمی باشد که یک طرف آن عمل باشد. در این صورت مدرکات عقل نظری کنار رفته و تمام آنچه که عقل عملی آن را درک می‌کند مدنظر قرار می‌گیرد. بنابراین در این مقاله تنها رابطه علومی مدنظر قرار می‌گیرد که «مدرک عقل عملی» باشد.

برای وضوح این دو رویکرد و بیان تفاوت میان آنها لازم است که ابتدا واژه علم و عمل را در آثار ملامحسن فیض کاشانی مورد واکاوی قرار دهیم. آنچه که از بررسی واژه علم در کتب ایشان حاصل شد این است که می‌توان علم را از منظر وی با لحاظ قرار دادن چگونگی ارتباط میان علم و عمل به دو قسم بالمعنی الأعم و الأخص تقسیم کرد:

۱. علم بالمعنی الأعم

مراد از علم بالمعنی الأعم علمی است که شامل همه انواع علوم می‌شود. توضیح آنکه در رساله فهرست علوم، ایشان زمانی که می‌خواهند علوم را به دسته‌های مختلف تقسیم کنند، مقسم را علم قرار داده و می‌نویسند: علم به تقسیم اولیه به سه دسته منقسم می‌شود: ادبیات، شرعیات و فلسفه. که هر کدام از این علوم نیز به قسمت‌های دیگری تجزیه می‌شود تاآنجاکه ایشان علومی را که زیرمجموعه تمام این سه قسم است تا ۲۰۰ علم برمی‌شمردند.

> ولاشتراك ما بينها وبين الأدبيات ألحقناها بها وجعلناهما فنّاً واحداً ومجموعهما ستّة وعشرون علماً، والشرعيات أربعة وسبعون، والفلسفيات مأة؛ والمجموع مأتان. (فیض ۱۳۸۷: ۱۹۱)

این ۲۰۰ علم شامل تمام علوم اعم از طبیعیات و غیر طبیعیات می‌شود. ملامحسن تمام این تقسیم‌بندی‌ها را تحت عنوان علم مطرح نموده‌اند که مراد از علم بالمعنی الأعم همین نوع از علم است که شامل تمام دانش‌های طبیعی و غیر طبیعی می‌باشد. البته لازم به یادآوری است که بنا بر

آنچه مقدم شد در این مقاله تنها از علومی بحث به میان می‌آید که مدرک عقل عملی باشند. پس از عموم علم به معنی الأعم، علومی که مدرک عقل نظری هستند، تخصصاً خارج می‌گردد.

۲. علم بالمعنی الأخص

منظور از علم بالمعنی الأخص دانش باطن است. توضیح اینکه در یک تقسیم‌بندی خاص که ایشان از علم ارائه داده‌اند علم را به علم «ظاهر و باطن» تقسیم می‌کنند. وی مراد از علم ظاهر را علم طریقت و شریعت معرفی کرده که بوسیله عمل کردن به آن می‌توان به علم باطن که همان علم حقیقت است رسید. علم باطن همان حکمت و همان خیر کثیر در آیه شریفه «وَ مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْراً كَثِيراً» است. فیض کاشانی درباره این نوع علم می‌فرمایند: فهم این علم هدف خلقت انسان است به خاطر اینکه به فرموده وی «از این علم حقیقت اشیا هویدا می‌گردد و شناخت نفس که سرمایه تحصیل حقایق و معارف الهی است که از آنجا معرفت مبدأ و معاد که انبیا به جهت آن فرستاده شده‌اند، حاصل می‌شود». (همان: ۱۳) با این وجود در بیان رابطه علم با عمل از منظر ایشان باید به هرکدام از این دو معنی از علم توجه کامل داشت.

رابطه علم بالمعنی الأعم با عمل

اگر بخواهیم رابطه علم بالمعنی الأعم با عمل را در قالب منطقی و در باب نسب اربعه مطرح کنیم باید بگوییم آنچه از نظر پژوهشگر در آثار ملامحسن یافت شد ارتباط میان این دو عموم و خصوص مطلق است. به این نحو که هر عملی از علمی صادر شده ولی هر علمی لزوماً به عمل منجر نمی‌شود.

رابطه علم بالمعنی الأخص و عمل

آن‌چنان‌که ذکر شد علم بالمعنی الأخص علم باطن است. طبق آنچه که در آثار ملامحسن آمده، علمِ باطن زمانی برای انسان حاصل می‌شود که مراتب علم ظاهر طی شده باشد. پس برای درک بهتر مطلب لازم است که توضیح مختصری پیرامون علم ظاهر در آثار فیض ارائه دهیم.

۱. علم ظاهر (معامله)

علم ظاهر همان علمی است که ملامحسن در کتاب ***الحقایق*** آن را «علم یقصد لعمل لذاته» می‌نامد. همان‌طور که از اسمش پیدا است این علم تنها برای عمل کردن می‌باشد تا به‌واسطه عمل به این علم، علم دیگری که «علم یقصد لذاته» می‌باشد حاصل شود. ملامحسن فراگیری علم ظاهر یا همان علم

معامله را برای تمام انسان‌ها واجب عینی می‌داند و می‌فرماید: همه باید در کسب این علوم به قدر توان خود تلاش کنند. (فیض کاشانی، ۱۳۷۲: ۱ / ۱۱۸) انسان با دستیابی به علم ظاهر که بواسطه عقل و شرع برای انسان حاصل می‌شود می‌تواند قلب خود را برای ورود علم باطن آماده کند.

۲. علم باطن (مکاشفه)

> أما العلم المقصود لذاته فهو نور يظهر للقلب عند تطهيره و تزكيته من صفاته المذمومة فينكشف من ذلك النور امور كان يسمع من قبل أسمائها و يتوهم لها معان مجملة غير متضحة ... فنعني بالعلم المقصود لذاته أن يرتفع الغطاء حتى يتضح جلية الحق في هذه الامور اتضاحا يجرى مجرى العيان الذي لا شك فيه. (همو، ۱۳۸۸: ۱۶)
>
> اما علم مقصود لذاته آن نوری است که برای قلب ظاهر می‌گردد زمانی که از صفات رذیله پاک‌سازی شود و از آن نور اموری که قبلاً فقط آنها را شنیده و یا در ذهن خود خیال کرده بود، هویدا می‌گردد ... . منظور از علم مقصود لذاته این است که پرده‌ها کنار رفته و حقایق به‌طوری آشکار گردد که هیچ شکی در دل راه نیابد.

همان‌گونه که در عبارت فوق آمده، علم باطن علم حقایق اشیا است که در صورت تطهیر قلب بر انسان می‌تابد. چنانکه می‌دانیم برخی از اعمال جوانحی بوده و این‌طور نیست که حتماً در خارج رؤیت شود. یقین و ایمان نیز از این قبیل اعمال می‌باشند. این دو عمل از اعمال قلب است که به‌واسطه ورود علم به قلب از آن صادر می‌گردد. در نتیجه می‌توان گفت که در علم باطن عمل یکی از مراتب علم است که علم و عمل حاصل شده مجدداً منجر به حصول علم و عمل دیگری در انسان می‌شود. پس در این نوع از علم میان علم و عمل شکافی وجود ندارد. شاید به ذهن خواننده این نکته تداعی کند که در امور اخلاقی بسیار رؤیت می‌شود که علم به عمل منتهی نشده و این شکاف در این نوع علم وجود دارد. البته وجود این شکاف در مباحث اخلاقی امری انکارناپذیر است ولی آنچه که باید مورد دقت واقع شود این نکته است که فرق است میان علم اخلاق با علم باطن. همان‌گونه که گذشت علم اخلاق و شرایع زیرمجموعه علم ظاهر هستند و تحقق علم باطن گذشتن از علم ظاهر است. علم ظاهر تنها مقدمات تحقق علم باطن را فراهم می‌کند و زمانی که علم باطن محقق شد یقین که ما حصل علم باطن در قلب است، صادر می‌گردد.

آنچه که در رابطه میان علم و عمل از آثار ملامحسن برداشت می‌شود این است که در نهایت می‌توان با دو رویکرد ارتباط میان علم و عمل را بررسی کرد. یکی ارتباط علم به صورت کلی با عمل

و دیگری ارتباط علم مکاشفه با عمل. در تقسیم مذکور، علم به علم بالمعنی الأخص (مکاشفه) و علم بالمعنی الأعم (علم مکاشفه و غیر مکاشفه) ایشان دو رویکرد کاملاً مجزا بیان می‌کنند:

۱. اتحاد میان علم و عمل: بدان‌معنا که علم ضرورتاً منتهی به عمل می‌شود که این امر در علم مکاشفه حاصل است. یعنی زمانی که انسان با فهم کردن علم ظاهر و عمل به آن قلب خود را صفا بخشید و پاک ساخت نوری که مبین حقایق اشیا که همان نور علم باطن است بر قلب وی می‌تابد و حقیقت اشیا را کما هو نشان می‌دهد. در این صورت شکافی میان علم و عمل وجود ندارد و عمل یکی از شئون علم می‌گردد. درواقع در اینجا علم یک واحد مشکک فرض می‌شود که هرچه بیشتر پیرامون آن علم مطالعه و تحقیق شود، از فهمی سطحی به باوری عمیق تبدیل می‌شود. این باور عمیق همان عمل جوانحی است. در این صورت همان علم سطحی است که با قوت گرفتن تبدیل با باوری عمیق می‌شود پس فرض دوئیت میان علم عمل از میان می‌رود.

۲. عموم و خصوص مطلق میان علم و عمل: بدان‌معنا که هر علمی به عمل نمی‌رسد.

راه‌حل رفع شکاف میان علم و عمل

به‌طورکلی فیض کاشانی برای اینکه علم به عمل تبدیل گردد این‌گونه گفته است:

> إذا بلغت النفس إلى غاية كمالها العقلي، والعملي، واستغنت عن الحركات والأفكار تصير قوّتاها ـ النظرية والعملية ـ قوّة واحدة، فيصير علمها عملاً، و عملها علما، كما أن العلم والقدرة في المجرّدات بالنسبة إلى ما تحتها واحد، و كذلك تصير كلّها السمع والبصر والقوي والجوارح، فتكون عين البدن؛ لغاية قوّتها و نورانيّتها، والبدن عين النفس؛ لغاية صفائه و لطافته. (فیض کاشانی، ۱۴۲۸ ق: ۲ / ۲۸۸)

زمانی‌که نفس انسانی به کمال عقلی و عملی خود برسد و عقل عملی و نظری وی قوه‌ای واحد گردند در این صورت علم و عمل نیز یکی گشته و همچون مجردات نسبت به مادون خود وحدت پیدا می‌کنند. هرچند که به ظاهر این عبارت عاری از پیچیدگی و ابهام است ولی باید دانست که این عبارت زمانی برای ما به صورت کامل معلوم می‌شود که منظور ملامحسن از عقل و جایگاه آن در انسان و چگونگی فرایند درک و فهم و انبعاث و اراده و در نهایت عمل را دانست. در این عبارت ملامحسن درصدد بیان این نکته است که اگر انسان رشد کرده و به کمال برسد دیگر میان علم و عمل او شکافی نیست. اما این مهم چگونه حاصل می‌شود؟ مقدمات رسیدن انسان به این مرحله از

تکامل چیست و راه تحصیل آنها کدام است؟ اینها سؤالاتی است که پاسخ آنها می‌تواند فرایند تکامل عقل را برای انسان روشن سازد، اما پاسخ این سؤالات را در کجا باید جست‌وجو کرد؟

به‌طور خلاصه می‌توان گفت ملامحسن پاسخ این سؤالات را در کتاب‌های مختلف تحت‌عنوان علم آخرت بیان نموده است. در این علم ملامحسن هر آن چیزی را که نیاز یک انسان برای پیمودن راه تکامل به آن احتیاج دارد را بیان نموده است. در این میان ایشان نقش قلب و عقل را در تکامل انسان بیشتر از دیگر شئون او می‌داند و در آثار خود به صورت تفصیلی به این مهم پرداخته است.

فرایند صدور فعل

ملامحسن فرایند صدور فعل از انسان را در سه مرحله کلی خلاصه می‌کند:

۱. انگیزه که همان تصور چیزی است که قلب آن را ملائم با طبع می‌داند. در این صورت اگر قلب به عملی شوق پیدا کند حال چه این شوق از روی تخیل، ظن و یا علم باشد، قلب به انجام این فعل برانگیخته می‌شود.

۲. اراده که ملامحسن آن را مؤکِد بر انگیزه قلبی می‌داند، همان عزم جازمی است که همراه با عاقبت‌سنجی بر انسان عارض می‌شود.

۳. سومین مرحله از فرایند صدور فعل، قدرت است که ملامحسن از آن به قوه‌ای تعبیر می‌کند که عضلات انسان را بر انجام آن کار تحریک کرده و فعل از انسان صادر می‌گردد. (همان: ۱ / ۲۷۴)

ارتباط میان این سه مرحله ارتباطی ضروری است. یعنی اگر انگیزه در درون قلب ایجاد شد بالضروره اراده به سمت انجام آنچه که قلب به سوی آن منبعث شده حرکت کرده و در این هنگام قدرت نیز بالضروره حکم به انجام عمل نموده و عضلات را به سوی انجام یا ترک فعل حرکت می‌دهد.

تبیین مراحل صدور فعل

ملامحسن در جلد هشتم از کتاب ***محجة البیضاء*** نیت و قصد را الفاظ متعدد برای معنای واحد بیان نموده‌اند. ایشان در تعریف نیت معتقدند که نیت عبارت از حالت و صفتی است برای دل که دو امر علم و عمل آن را احاطه کرده‌اند:

> اعلم أنّ النیّة والإرادة والقصد عبارات متواردة علی معنی واحد و هو حالة و صفة للقلب یکتنفها أمران علم و عمل فالعلم یتقدّم لأنّه أصله و شرطه والعمل یتبعه لأنّه ثمرته و فرعه. (همو، ۱۳۱۷: ۸ / ۱۰۶)

وی در توضیح این بیان می‌فرمایند: هر عملی به سه چیز صورت می‌گیرد علم، اراده و قدرت. انسان تا چیزی را نداند آن را نمی‌خواهد و تا آن را نخواهد برای آن اقدام به عمل نمی‌کند در نتیجه باید ابتدا پیرامون آن بداند و بعد آن را بخواهد تا در نهایت اقداماتی برای کسب مقصود انجام دهد. با این توضیح اراده و نیت میان علم و عمل واقع شده است. در ادامه ایشان در تعریف اراده این‌گونه می‌نویسند که اراده برانگیخته شدن دل به‌سوی چیزی است که آن را اکنون و یا در آینده مطابق مقصود خود می‌بیند. (همو، ۱۳۷۲: ۸ / ۱۳۳)

این تعریف از اراده، با تعریفی که از انگیزه خواهد آمد تفاوت چندانی ندارد. با این بیان آیا می‌توان گفت که انگیزه همان اراده و اراده همان نیت است و میان آنها هیچ تفاوتی وجود ندارد؟

شاید بتوان با تحلیل تعاریف ملامحسن تفاوت‌هایی اندک میان این سه واژه دریافت. ازآنجاکه ملامحسن نیت را احاطه‌شده میان علم و عمل دانستند می‌توان گفت که میان نیت و علم و میان نیت و عمل دو واژه انگیزه و اراده جای دارد. انگیزه از حصول علم برای انسان به وجود می‌آید. قدرت زمانی به‌سوی انجام عمل حاصل می‌شود که قبل از آن عمل توسط اراده خواسته شده باشد. می‌توان دریافت که انگیزه جزء ابتدایی نیت است که بلافاصله بعد از شناخت و علم حاصل می‌شود و اراده جزء قطعی و نهایی نیت است که به‌واسطه قدرت عضلات را بر انجام عمل وامی‌دارد. لذا ملامحسن در تعریف دیگری از نیت، آن را صفتی می‌داند که در میانه عوامل صدور فعل پراکنده شده و عبارت است از اراده و برانگیختن نفس به حکم میل و رغبت به چیزی که در حال یا آینده موافق مقصود است. (همان: ۱۳۲) انگیزه به میزان علمی که در قلب نسبت به شیء وجود دارد متفاوت است. گاه علمی که سبب صدور انگیزه می‌شود قلیل و گاه کثیر می‌باشد. این اختلاف در میزان میل انسان نسبت به سختی و آسانی علم تأثیر مستقیم دارد به‌طوری‌که اگر علم زیاد بوده و انگیزه نیز زیاد باشد، انسان نسبت به انجام اعمال سخت نیز تمایل دارد ولی اگر علم کم بوده و به تبع آن انگیزه نیز کم باشد در این زمان انسان تنها عملی را انجام می‌دهد که دارای سختی و مشقت نباشد. بنا بر مشکک بودن علم هرچقدر که انسان پیرامون عمل و هدفی که عمل آن را دنبال می‌کند بیشتر بداند این انگیزه در وجود انسان بروز بیشتری دارد. البته علمی که منجر به صدور انگیزه در قلب می‌شود را ایمان می‌نامند. (همان: ۱۴۰ ـ ۱۲۶)

چگونگی تبدیل علم به عمل

دانسته شد که جهت صدور فعل باید انگیزه‌ای در وجود انسان برای انجام آن فعل وجود داشته باشد.

این فرایند در علم به معنی الأخص و علم به معنی الأعم که در گذشته به آن اشاره شد، مشترک است. تنها تفاوت میان این دو علم در چگونگی ایجاد انگیزه و میزان آن در انسان می‌باشد. در علم به معنی الأعم همان‌طور که گفته شد شاید تمام علومی که می‌دانیم به عمل تبدیل نشود که این امر به دو دلیل ممکن است: یکی به خاطر نبود انگیزه برای انجام آن علم و دیگری به خاطر وجود انگیزه‌ای معارض. اما در علم به معنی الأخص بنابر آنچه که از اتحاد علم و عمل گفته شد، اولاً وجود انگیزه انجام فعل و ثانیاً نبود انگیزه‌ای معارض با آن فعل، صدور فعل مطابق با علم انسان را ضروری و حتمی می‌نماید. البته به گفته ملامحسن این امر زمانی تحقق می‌یابد که عقل انسان تکامل یافته و به مرتبه کمال خود رسیده و انگیزه‌ها معارض را حذف کند. در این صورت است که دیگر میان علم و عمل انسان شکافی وجود نخواهد داشت.

نکته حائز اهمیت این است که انسان چگونه می‌تواند عقل خود را به تکامل برساند؟ در ادامه این پژوهش بدان پرداخته خواهد شد.

تکامل عقل انسانی؛ راهکارها

در کتاب ***آیینه شاهی*** نویسنده پس از برشمردن عقل، عرف، شرع، هوا و عادت به‌عنوان حاکمان مملکت بدن، حکومت بر نفس را تنها سزاوار عقل کامل دانسته و در صورت حکومت عقل کامل بر انسان، هیچ خطایی از او سر نزده و انسان مسیر تکامل خود را طی می‌کند. (همو، ۱۳۸۷: ۱ / ۲۵) نکته حائز اهمیت در این باره این است که ملامحسن عقل کامل را مختص به انبیا و اولیا می‌داند. یعنی تنها انسان‌هایی که از نعمت کمال عقل بهره می‌برند وجود مقدس ائمه‌علیهم‌السلام است. اما ایشان برای سایر انسان‌ها راه دیگری را پیشنهاد می‌کند که آن تبعیت عقل از شرع در اموری است که امکان گرفتار شدن عقل به شبهات در آن امور وجود دارد. حاصل آنکه در آثار ملامحسن دو راه برای رسیدن عقل به کمال خود وجود دارد: «طریق اعطایی» و «طریق اکتسابی».

طریق اعطایی تنها مختص به اولیا و انبیاعلیهم‌السلام است که خداوند برای هدایت جامعه بشریت آنها را از هرگونه خطا و اشتباه مبرّا دانسته و عقل کامل را به ایشان اعطا نموده تا از هرگونه خطایی که منجر به شقاوت جامعه بشری شود، مصون باشند. سایر انسان‌ها نیز برای اینکه بتوانند به این مرتبه از رشد برسند باید با آماده‌سازی مقدمات و طی مراحلی عقل خود را به این مرتبه از رشد برسانند. بنابراین نهایت کمال برای هر انسانی به دو شکل قابل وصول است. یکی همچون ائمه‌علیهم‌السلام که

خداوند متعال بنا بر دلایلی به ایشان از ابتدا اعطا نموده‌اند و دیگری که برای سایر مردمان می‌باشد کسب این مرتبه از عقل طی کردن مسیری است که منجر به شکوفایی عقل شود.

روشن شد که تبدیل علم به عمل در گرو تکامل عقل است و تکامل عقل در گرو نوعی از علم که انسان به‌واسطه آن بتواند کمال عقل را اکتساب نماید. با توضیحاتی که گذشت معلوم شد که این علم همان علم معامله است که ملامحسن دانستن آن را بر تمام انسان‌ها واجب می‌داند. آنچه که در «علم معامله» یا همان «علم مقصود لعمل لذاته» می‌آید بیشتر مربوط به راهکارها و اعمالی است که بوسیله آن انسان بتواند استعداد پذیرش علم باطن را پیدا کند که این مباحث در دو عنوان کلی به نام‌های «علم شرایع» و «علم اخلاق» مطرح می‌شوند. آنچه که علم اخلاق پیرامون آن سخن می‌کند، علم به حالت مختلف قلب انسان است. حالاتی که از وجود صفات پسندیده و یا ناپسند نشئت می‌گیرند. اما آنچه که علم شرایع به آن می‌پردازد، همان علمی است که چگونگی انجام تکالیف خداوند را برای انسان تبیین می‌کند. عبادت‌هایی همچون نماز، روزه، حج، زکات و ... (فیض کاشانی، ۱۳۸۸: ۳۷) نام‌گذاری علم باطن به علم مقصود لذاته و علم معامله به علم مقصود لعمل لذاته ما را به این نکته می‌رساند که درواقع علم واجب عینی همان علم باطن است و علم ظاهر به‌عنوان مقدمه واجب، واجب شده. پس آنچه که ملامحسن دانستنش را برای تمام انسان‌ها واجب می‌داند همان علم باطن است و طریقه کسب این علم را در علم ظاهر بیان نموده است. در حقیقت علم ظاهر همان راه رسیدن عقل به کمال می‌باشد.

بنا بر یافته‌های پژوهشگر از نظر ملامحسن علمی که عقل انسان را به تکامل می‌رساند، علم ظاهر (معامله) است. بنابراین پژوهشگر ابتدا به بیان مراتب عقل و جایگاه آن در علم معامله پرداخته و سپس عوامل و موانعی را که منجر به رسیدن و یا نرسیدن آن به کمال خود می‌باشد را بیان می‌کند.

اقسام عقل در علم معامله

تقسیم عقل به عقل نظری و عقل عملی

متعلَّق عقل گاهی علم نظری است و هست‌ونیست‌ها را درک می‌کند و گاهی نیز متعلَّق آن علم عملی است که بایدها و نبایدها را درک می‌کند. به عبارت دیگر کل ادراکات انسان به دو دسته تقسیم می‌شود:

۱. ادراکاتی که متعلق آن حقایق و هست‌ونیست‌ها است. مانند ریاضیات، منطقیات، طبیعیات و مانند آنکه این‌گونه علوم را «حکمت نظری» می‌نامند.

۲. ادراکاتی که متعلَّق آن بایدهاونبایدهاست. مثل حقوق، اخلاق، فقه و مانند اینها که این‌گونه از علوم را «حکمت عملی» می‌نامند.

بنا به وجود این دو نوع ادراک، عقل که قوه مدرکه است نیز به دو دسته «عقل نظری و عقل عملی» تقسیم می‌شود:

۱. عقل نظری: تنها عمل آن درک کردن است؛ زیرا عقل هم در بعد نظر و هم در بعد عمل مجرد است و هر موجود مجرد فعلش نیز مجرد است. و فعل مجرد عین درک و شهود است. (جوادی آملی، ۱۳۹۲: ۱۳۴)

ملامحسن نیز به‌گونه‌دیگر همین توضیحات را درباره عقل عملی و نظری بیان می‌کند. ایشان در این باره آورده است که:

> الإنسان بما هو إنسان فله في ذاته ـ باعتبار ما يخصّه من القبول عمّا فوقه و الفعل فيما دونه ـ ملكان: علّام و فعّال.
>
> در ذات انسان دو ملکه وجود دارد یکی به اعتبارِ آن علمی است که انسان از عالم مجردات قبول می‌کند و دیگری عمل و فعلی است که در نشئه مادی به آن عمل می‌کند. اولی را ملکه علّام و دومی را ملکه فعال می‌نامند. (فیض کاشانی، ۱۴۲۸ ق: ۱ / ۳۶۹)

وی در تعریف ملکه علّام یا همان عقل نظری می‌نویسد:

> به‌وسیله آن تصورات و تصدیقات ادراک شده و انسان به‌وسیله آن می‌تواند حق و باطل را درک و به آنها معتقد شود. مراد از ملکه فعال یا همان عقل عملی، ملکه‌ای است که مربوط به بعد عملی انسان می‌شود. این ملکه همان چیزی است که تفکر از آن صادر می‌شود و انسان به‌وسیله آن می‌تواند راه رسیدن به اعمالی را که اختیار کرده، پیدا کند. (همان: ۳۷۰)

۲. عقل عملی: قوه‌ای محرکه است و کارش اراده، عزم، محبت، تصمیم، ایمان، اخلاص و مانند اینها است و متعلَّق آن بایدهاونبایدهاست. به بیان دیگر عمل انسان به عقل عملی او وابسته است. در حدیث امام صادق‌علیه‌السلام که می‌فرماید: «**العقل ما عبد به الرحمن واکتسب به الجنان**» (مجلسی، ۱۴۰۳ ق: ۱ / ۱۱۶) مراد از عقل در حدیث همین عقل عملی است. اما ملامحسن در کتاب ***علم الیقین*** ضمن بیان تقسیم عقل به‌نظری و عملی برای هرکدام چهار مرتبه ذکر نموده است.

مراتب عقل نظری

۱. عقل هیولانی: عقل در این مرتبه قوه محض است و هیچ‌چیز در این مرتبه فعلیت ندارد. در این

مرتبه عقل نه به ذات خود علم دارد و نه به غیر خود مگر بالقوه. نسبت این مرتبه از عقل به فعل مانند نسبت بذر به میوه است.

۲. عقل بالملکه: اگر صورت‌های علمی برای انسان توسط تأمل و تفکر و استنباط از برخی بدیهیات حاصل شود در این صورت عقل در این مرتبه عقل بالملکه نام دارد.

۳. عقل بالفعل: اگر به سبب مراجعه عقل به استنباطها و تکرار مطالعاتی که از آن تفکر اولیه حاصل شده و حصول حد وسطها و حضور براهین و استدلال‌ها بدون هیچ سختی این علوم برای عقل حاضر باشد در این صورت آن مرتبه از عقل را عقل بالفعل می‌نامند.

٤. عقل بالمستفاد: اگر هر آنچه را که به‌وسیله مراتب عقلیه درک کرده بود را مشاهده کرد و به صورت عینی و بلاواسطه درک نمود در این حالت عقل به مرتبه عقل بالمستفاد رسیده است.

لازم به یادآوری است که این مراتب به صورت طولی بر یکدیگر سوار می‌شوند. به این صورت که برخی علوم به سبب کسب اسباب فهم آن برای انسان ابتدا در مرتبه عقل بالملکه می‌باشند و با شدت یافتن آن علم از مرتبه عقل بالملکه به مرتبه عقل بالفعل رسیده و اگر حجاب‌ها کنار رفته و آن را شهود مشاهده کند در مورد آن علم عقل به مرتبه عقل بالمستفاد رسیده است. این است معنای قول ملامحسن که می‌فرماید:

> و هذه المراتب الأربع للعقل النظري تعتبر بالقياس إلى كلّ نظري، فيختلف الحال؛ إذ قد يكون بالقياس إلى بعض النظريات في مرتبة العقل الهيولاني، و في بعضها عقلا بالملكة، و في بعضها عقلا بالفعل، و في بعضها عقلا مستفاد. (فیض کاشانی، ۱۴۲۸ ق: ۲ / ۲۸۲)

نکته: ملامحسن می‌فرماید که فیضان نور عقل به اراده انسان نیست. بلکه این مهم زمانی حاصل می‌شود که خداوند آن را اراده کند که در این حالت نور عقل بواسطه رب النوع انسان که در شرع «روح القدس» نام دارد بر قلب نازل می‌گردد و در این صورت علوم همچون اولیات برای انسان واضح و بدیهی می‌شود. (همان: ۲۶۹) ولی اکتساب مقدمات این امر در اختیار انسان است.

مراتب عقل عملی

۱. تهذیب ظاهر: این مرتبه از عقل عملی با عمل به شرایع و تقید به قیود آن و انجام اوامر و ترک نواهی و فعل سائر آداب و سنن حاصل می‌شود.

۲. تهذیب باطن: این مرتبه با شست‌وشوی باطن از صفات پست و اخلاق زشت که پس از گذشتن نفس از پایین‌ترین مراتب حیوانیت از شهوت، غضب، حرص، حسد و ... حاصل می‌شود.

۳. تصویر نفس: تصویر نفس به صور مقدس علمی و موجود کردن آنها بر همان چیزی که هستند و مزین ساختن آن به اخلاق حمیده و صفات مرضیه همچون توبه، انابه، صبر، شکر و ... از صفاتی که منجر به قرب الهی می‌شود.

٤. فنای نفس: فنای نفس از ذات خود و اکتفا به‌نظر کردن در حضرت حق، بزرگی، آثار قدرت، علم، اراده، و ... به‌طوری‌که در چنین حالتی می‌توان به مبدأ حقیقی اشاره روحانی کرد در زمانی که ذات نفس مضمحل شده و دیگر از منیت و صفات نفس خبری نیست در این مرتبه است که نفس انسان با ذات حق تعالی یکی شده و تمام حواس او از منظر حق تعالی به کار گرفته می‌شود. همان‌گونه که در حدیث قدسی آمده است:

> ما تقرّب العبد إليّ بشيء أفضل ممّا افترضت عليه، و لا يزال يتقرّب إليّ بالنوافل حتّى أحبّه، فإذا أحببته كنت سمعه الّذي يسمع به، و بصره الّذي يبصر به، و يده الّتي يبطش بها، و رجله الّتي يمشي بها، فبي يسمع، و بي‌يبصر، و بي‌يبطش، و بي‌يمشي. (همان: ۲۸۷)

به بیان ملامحسن مرتبه فنا، نهایت سیر بنده به‌سوی خداوند است و لازمه رسیدن انسان به این مرحله رسیدن عقل به کمال نظری و عملی است.

نتیجه

از نظر ملامحسن زمانی شکاف میان علم و عمل برداشته می‌شود که میان دو بعد عقل (عملی و نظری) اتحاد ایجاد شده و عقل به تکامل برسد؛ چراکه تنها آن زمان است که عقل قوای شهوت و غضب را سامان‌دهی کرده و انگیزه‌هایی که از جانب قلب برای انجام کارها صادر می‌شوند، در راستای مصلحت‌های انسان قرار می‌گیرند. زمانی که عقل انسان به کمال برسد دیگر اسرار بر او پوشیده نیست و عقل در این حالت عاقبت کارها را می‌سنجد و انگیزه‌های معارض را کنار زده و به کاری امر می‌کند که در جهت مصلحت انسان باشد. پس اگر چیزی به صلاح او باشد و انسان به آن علم پیدا کند بنا بر ضروری بودن رابطه میان انگیزه، اراده و قدرت آن فعل به‌طور حتم از انسان صادر می‌گردد و اگر به ضرر او باشد از آن پرهیز می‌کند و این در مرتبه عقل بالمستفاد تنها به‌دست عقل است.

اما آنچه که مقدمه واجب برای طی این فرایند می‌باشد، کسب آگاهی و شناخت کامل از انسان و زوایای وجودی او می‌باشد که این امر توسط علم معامله حاصل می‌گردد. ملامحسن معرفت یافتن درباره علم معامله را برای تک‌تک انسان‌ها واجب کرده و ازاین‌رو آن را علم واجب عینی می‌خواند؛

چراکه بوسیله این علم انسان راه تکامل خود را که برای آن آفریده شده است را می‌یابد و می‌تواند آن را طی کند. علم معامله مقدمه کسب علم باطن است و هرکس که بتواند حق علم معامله را ادا کند، قلب وی مستعد دریافت علم باطن می‌گردد. علم معامله در دو بخش شرایع و اخلاق تقسیم می‌شود که مربوط به عقل عملی می‌باشد. انسان به‌واسطه این دو علم می‌تواند قلب خود را جلا داده و آن را مهیای دریافت علوم از جانب حق کند. اما قبل از این مرحله به‌دلیل اینکه علم معامله از علومی است که به‌واسطه وحی به انسان می‌رسد، بایستی از طریق عقل نظری و کنار هم گذاشتن بدیهیات وجود پیامبر، وحی و اموری که مربوط به این بحث می‌شود را دریابد. چراکه در صورت عدم کسب این مقدمات هرگز به علم معامله دست نخواهد یافت.

آنچه که در علم معامله درباره رسیدن انسان به کمال خود آمده اینکه انسان باید با عمل به علم شرایع قلب که مخزن علوم می‌باشد را جلا داده تا خداوند علوم دیگر را که همان حکمت و علم باطن می‌باشد را در قلب او جای دهد. این امر همراه با شناخت احوال مختلف دل و دانستن صفات نکوهیده و پسندیده آن حاصل می‌شود. به این ترتیب زمانی که شخصی با عاری کردن قلب خود از صفات پست همچون بخل، حسد، تکبر و ... و جلا دادن آن با انجام واجبات و ترک محرمات، قلب خود را مهیا ساخت در این صورت علم مکاشفه بر آن وارد می‌شود و با وجود این علم مکنونات عالم برای او ظاهر شده و عقل او به مرتبه عقل بالمستفاد می‌رسد. انسان برای رسیدن به این مرتبه می‌بایست در قدم اول با عمل به علم شرایع که همان علم احکام عملی دین است قلب خود را صفا داده و آن را مهیای دریافت علوم الهی می‌کند. هرچه که قلب صاف‌تر و زلال‌تر باشد علوم بیشتری بدان می‌تابد. فزونی این علوم منجر به شکل‌گیری ایمان و طی مراتب آن به اعلی مرتبه می‌باشد تا حدی که برای انسان مراتب یقین که بالاترین مراتب ایمان می‌باشند محقق شود.

هر علمی باعث برانگیخته شدن انگیزه در وجود انسان می‌شود و بنا به ضروری بودن رابطه میان انگیزه، اراده و قدرت اگر انگیزه‌ای والاتر، مانع از تحقق انگیزه قبلی نباشد، ضرورتاً به مرتبه عمل می‌رسد. این عمل خود برای قلب صفای بیشتری حاصل می‌کند و خود مقدمه برای دریافت علم بالاتری می‌شود تا بدان‌جا که علم مکاشفه که همان علم حضوری و شهودی است برای انسان حاصل می‌شود. در این لحظه انسان به تمام اسرار هستی واقف شده و پرده‌ها از جلوی روی او کنار می‌رود. در این هنگام عقل نظری به مرتبه عقل بالمستفاد رسیده و عقل عملی به مرتبه فنا فی الله. کسی که بتواند به این جایگاه برسد دیگر میان علم و عمل او هیچ شکافی وجود ندارد. البته این

حالت در صورتی است که خواهان برداشته شدن شکاف به صورت مطلق (در تمام اعمال) باشد یعنی همان اتحاد علم با عمل در علم به معنی الأخص. اما در فرایند جزیی برداشته شدن این شکاف که در رابطه میان علم بالمعنی الأعم با عمل می‌باشد، باید گفت اگر کسی بخواهد به علمی که دارد عمل کند بایستی اسباب انگیزه صدور این فعل را در خودش تقویت کند. همان‌طور که بیان شد، سبب صدور انگیزه از قلب همان شناخت و علمی است که صدور فعل خارجی را در راستای خواهش یکی از قوای شهویه، غضبیه و عقل ببیند. زمانی که یکی از این سه قوه به انجام یا ترک فعل تمایل یافت، انگیزه انجام یا ترک نیز در قلب ایجاد شده و قلب، انجام یا ترک آن فعل را اراده می‌کند. همچنین بیان شد، زمانی که صدور انگیزه از قلب صادر شود درصورتی‌که انگیزه‌ای بزرگتر مانع از ادامه فرایند انجام فعل نشود، به صورت ضروری فعل صادر می‌گردد.

منابع و مآخذ

قرآن کریم.

۱. ابن‌عربی، محی‌الدین، ۱۳۹٦، ***فتوحات مکیه***، تهران، مولیٰ.

۲. امام خمینی، سید روح‌الله، ۱۳۷۷، ***شرح جنود عقل و جهل***، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی‌قدس‌سره.

۳. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۹۲، ***دین‌شناسی***، قم، إسرا.

٤. حسینی زبیدی، محمدمرتضی، ١٤١٤ ق، ***تاج العروس من جواهر القاموس***، تحقیق علی هلالی و سیری، بیروت، دار الفکر.

۵. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ ق، ***مفردات ألفاظ القرآن***، تحقیق صفوان عدنان داوودی، بیروت، دار القلم.

٦. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، ۱۳۱۷ ق، ***محجة البیضاء فی تهذیب الاحیاء***، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.

۷. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، ۱۳۷۲، ***راه روشن (محجة البیضاء)***، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.

۸. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، ۱۳۸۷، ***مجموعه رسایل فیض***، تهران، مدرسه عالی شهید مطهری.

۹. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، ۱۳۸۸، ***الحقائق فی محاسن الأخلاق ـ قرة العیون***، قم، مدرسه عالی شهید مطهری.

۱۰.فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، ۱۴۱۱ ق، ***منهاج النجاة***، قم، المرکز العالمی للدراسات الاسلامیة.
۱۱. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، ١٤١٨ ق، ***الأصفی فی تفسیر القرآن***، تحقیق محمدحسین درایتی و محمدرضا نعمتی، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
۱۲. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، ١٤٢٣ ق، ***الحقائق فی محاسن الاخلاق***، محسن عقیل، قم، مؤسسة دار الکتاب الاسلامی.
۱۳. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، ۱۴۲۸ ق، ***علم الیقین***، بیروت، دار الحوراء.
١٤. کاپلستون، فردریک، ۱۳۸۰، ***تاریخ فلسفه***، ترجمه جلال‌الدین مجتبوی، تهران، علمی و فرهنگی.
۱۵. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، ١٤٠٣ ق، ***بحار الأنوار***، جمعی از محققان، بیروت، دار إحیاء التراث العربی.
١٦. ملاصدرا، صدرالدین محمد، ۱۳۸۹، ***تفسیر القرآن کریم***، تصحیح و تحقیق محمد خواجوی، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا.